



در پس پرده تزویر

کتاب «در پس پرده تزویر» (صعود و سقوط خمینی)، خاطرات حسین اخوان توحیدی، از نزدیکان پیشین خمینی در نجف، پاریس و ایران، توسط انتشارات بهمن در خرداد 1388 منتشر شد. از آنجایی که نگارنده کتاب در نجف و پاریس در جوار اقامتگاه خمینی اقامت داشت و از نزدیکان او بود، خاطراتش نکته‌های ناگفته و افشانشده بسیاری را دربر دارد که در کتاب خاطرات مشابه کمتر آن را می‌توان یافت.

این کتاب دربردارنده خاطراتی است از زندگی روزمره خمینی در نجف و پاریس، شیوه سلوک او با نزدیکان و اطرافیان و دیدارکنندگان، و دیدارهای پشت پرده اش با فرستادگان دولت آمریکا و فرانسه، چگونگی شکل‌گیری «شورای انقلاب» و اعضای اولیه آن و بندوبست‌های اعضای آن شورا با رئیس ساواک، سولیوان - آخرین سفیر آمریکا در ایران - و صدها مطلب خواندنی و به یادماندنی دیگر که با قلمی شیوا و سلیس و روان نگاشته شده و بسیار آموزنده و دلنشین است. نویسنده در لابه لای خاطراتش، به شیوه یک متن تحقیقی، استنادات بسیاری از کتابهای خاطرات و مطبوعات امروز و اواخر دوران شاه آورده است که کتاب را خواندنی‌تر و پربارتر کرده است.

بخشی از کتاب «در پس پرده تزویر»، خلاصه‌گزیده و دست‌چین شده‌ی از خاطرات آیت‌الله منتظری را شامل می‌شود که آن نیز هم‌افشاگر ماهیت گردانندگان نظام ولایت فقیه و هم بسیار خواندنی است.

برای این که با شیوه نگارش نگارنده کتاب و نگاه او به رویدادها و فجایعی که در این سی سال حاکمیت ولایت مطلقه فقیه در ایران رخ داده، اندکی آشنا شوید، بخشی از مقدمه کتاب را با عنوان «سی سال سیاه» در زیر می‌خوانید:

سی سال سیاه

«از دوران بند و بسته‌های پنهانی که خمینی را بر تخت خلافت نشاند، سی سال گذشت؛ سی سال همراه با داغ، فراق، زندان، شکنجه، تبعید و ترور و اعدام. هر روز صبح خانواده‌هایی در پشت درهای بسته زندانهای مخوف اوین و گوهردشت و دهها زندان دیگر، منتظر خبر یا دیدار عزیزانشان هستند.

در آغاز کتاب می‌خواهم یادی کنم از چندتن از کسانی که برای دیدار خمینی به نوفل لوشاتوی در حومه پاریس آمدند و از او حمایت نمودند و یا در ایران برای حمایت از او فعال بودند و سرانجام به دستور خمینی، خامنه‌ای، احمد خمینی، رفسنجانی، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها و... اعدام یا ترور شدند یا گرفتار زندان و شکنجه و تبعید. صرفنظر از اعتقادات سیاسی یا مذهبی آنها. غرض بیان این نکته است که خمینی وقتی بر اریکه قدرت تکیه کرد برای حفظ آن حتی به نزدیکانش هم رحم نکرد. مطمئناً اگر ما مردم ایران، مثل امروز، با چهره و خطر ارتجاع آشنا بودیم به چنین سرنوشتی دچار نمی‌شدیم. یاد و خاطره زنان و مردان مجاهد و مبارز، قهرمانان خلق که پای جوخه‌های آتش ایستادند و در گورهای دسته جمعی نیمه جان دفن شدند، گرامی باد!

این رژیم ویروسی است که بر جان ملت ستمدیده ایران خصوصاً کارگران و محرومین و زحمتکشان افتاده است. هر روز از آنها قربانی می‌گیرد. باید کاری کرد. باید به یاری محرومین فراموش شده بشتابیم تا از شر این حکومت سرطان‌زا نجات پیدا کنیم. این تنها راهی است که در پیش روی ماست. با اتحاد و مبارزه باید زنجیرهای دست و پای زحمتکشان را باز نمود. این زنجیرهای اسارت و بردگی خود بخود باز نخواهد شد.

- آیت الله لاهوتی زندانی سیاسی رژیم شاه، در نوفل لوشاتو در اتاق تلفن نشسته بود. انسانی وارسته بود. خمینی درباره او در نجف به من گفت: من لاهوتی را بزرگ کرده‌ام. او بعد از سی خرداد هزار و سیصد و شصت همراه با پسر مجاهدش در زندان اوین زیر شکنجه به شهادت رسید.

- داریوش فروهر به فرانسه و نوفل لوشاتو آمده بود. خمینی با او دیداری داشت. او و همسرش را در خانه مسکونی شان با ضربات کارد تکه تکه کردند. در اوج رسوایی قتل‌های زنجیره‌ای خاتمی وعده پیگیری قتل‌ها و دستگیری و مجازات عاملان آنها را داد، اما آب از آب تکان نخورد و همه آن وعده‌ها فریبی بیش نبود. آخر مگر چاقو دسته خودش را می‌برد؟ باید به آنها که به این امامزاده‌ها دخیل می‌بندند گفت تا کی خودتان را گول می‌زنید؟

محمد منتظر، شاعری بود که سرود «خمینی‌ای امام» را ساخت. در زندان زیر شکنجه‌های گوناگون دچار بیماری روانی شد و خاطرات او منتشر شده است. او رفیق حاج حسین پابره‌نه بود و مجدداً چند سال قبل وی را دستگیر کردند.

- صادق قطب زاده جزء سه نفری بود که کارهای آن روز خمینی را سرو سامان می‌دادند: (یزدی، بنی صدر و قطب زاده) البته حسن حبیبی هم با اینها بود. قطب زاده از طرف

خمینی راجع به اوضاع آن روز ایران تحلیل نوشت و به وزارت خارجه فرانسه داد تا در گوادولوپ نظرات او مطرح شود و غرب تصمیم به قطع حمایت از شاه را نمود و برای آمدن خمینی چراغ سبز دادند و تصمیم نهایی را گرفتند. قطب زاده به دستور شخص خمینی تیرباران شد تا اسرارش فاش نشود. شاید آخوندها خودشان را به نفهمی می زنند. ژیسکاردستن رئیس جمهور سابق فرانسه چند سال قبل گفته بود همه مذاکرات و قول و قرارها در وزارت خارجه فرانسه ثبت شده است. یعنی در آینده در اختیار افکار عمومی قرار خواهیم داد.

- دکتر کاظم سامی، رهبر جنبش جاما و وزیر بهداشتی در دولت بازرگان (دولت امام زمان) به دستور خمینی و به دست اصلاح طلبان امروزی که سینه چاک آزادی شده اند در مطبخ با ضربات کارد سلاخی به شهادت رسید و محتشمی اعلام نمود که قاتل وی در حمام در اهواز از دوش خود را حلق آویز کرده است.

- ناصر قشقائی در نامه پی به تاریخ آذرماه هزار و سیصد و پنجاه و هفت از خمینی حمایت کرد. خمینی جواب او را با احترام داد. بعد از انقلاب در فارس در ملاعام وی را حلق آویز کردند و جسد او را چند روز بر چوبه دار به نمایش گذاشتند.

- آقای گلزاده غفوری نماینده اول تهران در اولین دوره مجلس بعد از انقلاب، بعد از شروع سرکوب دگراندیشان به مجلس آخوندی نرفت و چهار تن از فرزندان برومندش به خاطر حمایت از مجاهدین تیرباران شدند و خود خانه نشین شد.

- احمد تورنه، نماینده انجمن دانشجویان مسلمان از انگلستان به نوفل لوشاتو آمده بود. بعد از انقلاب به مجاهدین خلق پیوست و دستگیر و تیرباران شد.

- اصغر ناظمی که از انگلستان برای دیدار خمینی به نوفل لوشاتو آمده بود به دستور خمینی او و همسرش منیره رجوی با داشتن دو فرزند خردسال در زندان اوین تیرباران شدند و آخوندها از کینه پی که از این خانواده داشتند برادر وی علی ناظمی را نیز تیرباران کردند.

- حاج خلیل رضائی که خمینی و سران حکومت به خاطر آشنایی با او قبل از انقلاب افتخار می نمودند و از مؤسسين کانون حقوق بشر در ایران بود، در تبعید به رحمت ایزدی پیوست. او به خاطر حمایتش از مجاهدین شدیداً مورد غضب خمینی و تمام دارودسته های تازه به دوران رسیده بود. او ایستاده از این دنیا رخت بریست و آرزوی آخ را بر دل خامنه ای و بیت العنکبوت و همه دلالان ارتجاع گذاشت.

نسل جوان مبارز بدانید خمینی در عراق پیشه را نمی کشت ولی وقتی به قدرت رسید روی همه جنایتکاران تاریخ را سفید کرد. اگر یک قدم از ارتجاع جلوتر نباشید فردا سرتان بعنوان جاسوس نئوکان ها و موساد بالای دار است.

او انتقام عقده های تاریخی اش را با کشتار بی گناهان می گرفت. بارها در سخنرانی هایش گفته بود در گذشته آخوند را سوار تاکسی نمی کردند و گفته بود در اتوبوس نشسته بودم، ماشین پنجر شد و راننده به او گفته بود نحوست این آخوندها ما را گرفت.

طی این سالهای سیاه همه کسانی که از خمینی و همدستانش حمایت نمودند، در جنایات آنها شریک بوده و هستند. شک نکنید به پایان این شب سیاه رسیده ایم و روسیاهی به توأبین و خائینی که چاقوی رژیم ولایتی را روی گردن قربانیان تیز می نمایند، خواهد ماند و این شعارهای دانشجویان مبارز و تظاهرات های کارگران، معلمان و زنان در سراسر ایران صدای شکسته شدن استخوانهای رژیم پوسیده و قرون وسطایی است...».

در دنباله این پیشگفتار پس از بیان خلاصه افشاگریهای کاندیداهای ریاست جمهوری رژیم در خرداد ماه 1388، با اشاره به بخشی از سخنان مهدی کروبی، کلامی چند درباره نوجوانانی که هیمة تنور جنگ طلبی خمینی شدند می نویسد که بسیار آموزنده و خواندنی است و با هم آن را مرور می کنیم:

مهدی کروبی، یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری در يك اعتراف بی سابقه گفت: «ما وقتی جنگ شد و حمله به ما شروع شد، ما چگونه با مردم حرف زدیم تا از همین آموزش و پرورش 36 هزار بچه بره شهید بشن غیراز مجروحش» .

کروبی در اینجا افتخار می کند که آخوندهای جنگ طلب سرسپرده خمینی، طوری نوحه سرایی کرده اند که 36 هزار نوجوان ایران بروند و روی مین پرپر بشوند. آیا یادتان نیست که در روزنامه های آن روز چگونه از پرپرشدن نوجوانان با شور و شعف یاد می کردند؟ نمونه یی از آن را در زیر می خوانید:

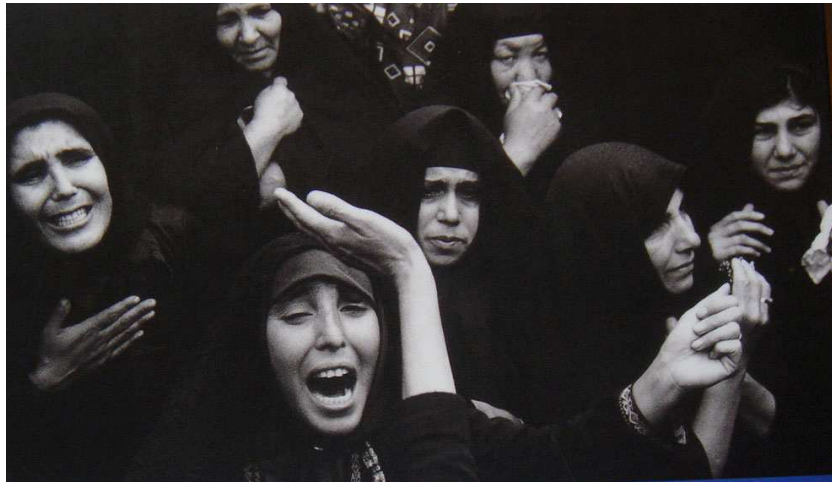
- گزارش فرستاده روزنامه اطلاعات (9 اسفند 61) از «گردان شهید» که «مأموریت ویژه» آن کشته شدن «99 درصد از پرسنل آن» بود: «...در منطقه رشیدیه و در جمع افراد گردان 300 نفره شهدا هستیم، گردانی که با در پیش داشتن "مأموریت ویژه"، می رود تا بر روند پیروزیهای رزمندگان اسلام در عملیات "و الفجر"، ستاره درخشانی بنشانند... گردانی که تمام پرسنل آن را افراد پیر و جوان و نوجوان بسیجی تشکیل داده اند و از همه مهمتر این که پرسنل این گردان با شرکت داوطلبانه خود در اجرای مأموریت ویژه آماده اند تا در چند روز آینده مجری یکی از حساس ترین برنامه های عملیاتی "و الفجر" باشند، به طوری که با اجرای این مأموریت، بسیاری از پرسنل این گردان، به قرارگاه خود باز نخواهند گشت. به عبارت ساده تر، اجرای "مأموریت ویژه" این گردان، مشروط است با شهادت 99 درصد از پرسنل آن...»



- روزنامه اطلاعات, 11 اردیبهشت 62, در گزارش «طریق القدس الي بیت المقدس»,
صحنه‌های جگرخراش «مأموریت ویژه» دانش‌آموزان و جوانان «گردان شهدا» را در واپسین
لحظات پریرشدنشان چنین تصویر می‌کند: «...بچه‌ها داوطلب می‌شدند: 15 ساله...
16ساله... 14ساله... شاد و شیرین و ذکرگویان... سحرگاه و صحرای مین و آنها مثل
باغچه‌های بامدادی چمن که در دم‌مه‌های صبح, آماده بازشدن‌اند و پریرشدن و پرگشودن. از
روی مین‌ها می‌گذشتند و چشم‌ها دیگر نمی‌دید و گوش‌ها دیگر نمی‌شنید و لحظاتی بعد,
گردوغبار, که فرو می‌نشست, هیچ نبود!... جز تکه‌های گوشت و استخوان در گوشه و کنار
صحرا, هر تگه‌یی بر سنگی چسبیده... بدن‌های خردسال بچه‌ها, تکه تکه, ریزه‌ریزه, و ذره‌ذره...
بر اطراف دشت پاشیده... حالا, گاه بچه‌ها پیش از عبور و پای گذاشتن بر مین, پتو بر خویش
می‌پیچند و می‌غلتنند تا تگه‌ها و پاره‌ها... چندان پراکنده نشوند که نتوان فراهم آورد و به
پشت جبهه انتقال داد و بر سر دست‌ها برد...»



چرا هیچیک از شما دست اندرکاران آن روز جنگ خانمانسوز حاضر نیستید مواضع جنگ طلبانه آن روزتان را برملا کنید؟ مگر شما ها نبودید که بعد از فتح خرمشهر در خردادماه 1361, 6 سال دیگر جنگ را که به شدت مورد نفرت مردم بود, ادامه دادید؟ تا خرداد 61, چند هزار نفر تلفات جنگ بود اما در شش سال بعد, کشته‌ها و معلولان جنگ سر به بیش از یک میلیون زد. مگر شماها نبودید که در آن روزها با این پندار خام که دولت وقت عراق, خیلی زود سقوط خواهد کرد و میخ امپراتوری اسلامی تان را در عراق نیز خواهید کوبید, سراز پانشناختید و لحظه یی از تکرار شعار «جنگ, جنگ تا پیروزی» باز نایستادید؟ راستی چرا شیشه عمر رژیمتان به جنگ وابسته بود؟ روشن بود که جنگ سرپوش ادامه اختناق است و ادامه اختناق ضامن بقای رژیم مفلوک شماست که هیچ پایه و پایگاه اجتماعی در میان مردم نداشت و ندارد.



(مادران داغداري که نوجوانشان در تنور جنگ خانمانسوز سوزانده شدند)

در زیر نمونه هایی از گفته های جنگ طلبانه آن روز سردمداران رژیم را می خوانید تا معلوم شود که چگونه در جنگ طلبی گوی سبق را از یکدیگر می ربودید و در بسیج نوجوانان به جنگی که جز خمینی و شما سردمداران رژیمش برای هیچکسی سودی دربرداشت، کوشا بودید.

- همه دست اندرکاران اصلی جنگ تلاش می کنند که خمینی، آمر اصلی ادامه جنگ را بی گناه جلوه بدهند و گناه ادامه جنگ را به گردن گردانندگان دیگر نظام ولایت بیندازند، درحالی که مگر او نبود که می گفت تا يك خانه سالم در تهران وجود دارد ما جنگ را ادامه خواهیم داد و تا من زنده ام از صلح سخن نگوئید.

محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران در دوران جنگ درباره خمینی، تصمیم گیرنده اصلی جنگ، می گوید: «... در طول جنگ از ما مرتباً گزارش دریافت می کردند و در طول این عملیات (والفجر) فهمیدیم که امام از تمام فرماندهان نظامی جنگی تر و نظامی ترند. امام هم چنین در طول جنگ هدایت وسیعی را در جنگ داشتند و اخبار و تبلیغات جنگ را نیز از نظر دور نداشتند و رهنمودهایی را در این مورد ارائه می کردند» (کیهان، 30 مرداد 62).

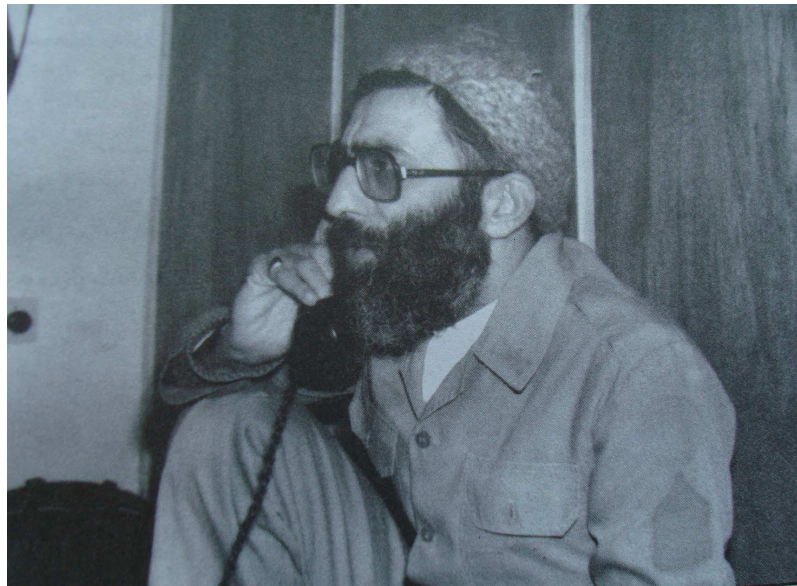
رادیو رژیم، 17 مرداد 62 - خمینی طی سخنانی گفت: «... جنگی که الآن در کار است، جنگ سرنوشت ساز ماست. لذا، این جوانهای ما هستند که باید این سرنوشت را به آخر برسانند... مسأله یی که روی آن پافشاری می کنم این است که امروز همه جوانهای ما موظفند جبهه ها را گرم دارند و بروند به سراغ برادرانشان که در حال جنگ هستند که اگر مسأله جنگ حل بشود و ان شاءالله با پیروزی کامل به آخر برسد مسائل دیگر مسائل فرعی است و حل آنها بسیار آسان است... دولت دستش باز می شود و گرفتاریها را رفع می کند... الآن مسأله بزرگ ما جنگ است و این جوانها هستند که باید تنور جنگ را گرم نگه دارند...»

امروزه‌مه جوانهاي ما موظفند كه جبهه ها را گرم نگه دارند و بروند سراغ برادرانشان كه در حال جنگ هستند...»

- خميني در پيامش به مناسبت نوروز سال 1364 گفته بود: «... جوانهاي ما كه دارند ميروند به جبهه ها, براي شهادت ميروند, براي اين كه در ذائقه شان خوش آمده است ... عاشق شهادت هستند» (كيهان, 5 فروردين 64).

- راديو رژيم, 3 خرداد 62 - رفسنجاني: «... امروز امام در دیدار با جهادگران گفتند كه اولين مسأله ما جنگ است و هر كس بخوهد جنگ را از اولويت بيندازد و مسائلي را مطرح كند كه جنگ را تحت الشعاع قرار بدهد, آن به عنوان توطئه حساب مي‌شود و بايد با آن مبارزه كرد...»

- سيدعلي خامنه اي: «... انقلاب شهادت را به درون مدارس آورد و... بوي خوش شهادت را به دبirstانها, مدارس راهنمائي و حتي به دبستانها هم رساند» (كيهان, 3 مهر 62).



(سيدعلي خامنه اي در جبهه جنگ ضدميهني)

- روزنامه اطلاعات, 9 خرداد 62 - رفسنجاني: «راه منحصر به فرد» اين است كه «... پيشنهادهاي ميانجي را قبول نكنيم و حالت جنگي را حفظ كنيم و از ملتمان بخواهيم كه جنگ را به خوبي به پيش ببرند...».

او درباره دستوردهنده اصلي جنگ گفت: «... تصميم گيري درباره جنگ, تصميم گيري اصلي را غير از امام كسي نيست كه بگيرد. درباره مسائل عمده كشور؛ مسائل فرهنگي, مسائل ديگر, باز تصميم گير اصلي خود ايشان است» (اطلاعات, 14 خرداد 62).

- رفسنجاني جنگ «تنها راه حفظ نظام»:

«... ما اگر آتش بس را مي پذيرفتيم سقوط حكومتمان را مي پذيرفتيم... بيداري امام، هوشياري امام و رهبري قاطع امام اين بود كه يك لحظه اجازه نمي داد كه ما اسم آتش بس را ببريم... ما اگر آن طوري صلح را قبول مي كرديم مي بايست براي هميشه اين دو ميليون مهاجر جنگي روي دستمان باشد و براي هميشه آن منطقه را روي دستمان داشته باشيم و با سقوط اخلاقي و از دست دادن هيچان جنگي، ملتمان را از دست بدهيم...» (اطلاعات، 2مهر62).

- ميرحسين موسوي: «هيچ گونه فشار بين المللي نمي تواند صلحي را به ما تحميل كند» (اطلاعات، 10 مرداد62). «ما البته، واژه صلح را، سعي مي كنيم، به هيچ وجه، به كار نبريم» (اطلاعات، 25مرداد62).

- ناطق نوري، وزير كشور وقت رژيم،: «... اگر جنگ به آن روز برسد كه ما به خاطر جنگ سه وعده غذايمان يك وعده بشود... اگر تداوم جنگ لازمه اش اين باشد كه ما همه كارهاي عمراني كشور را تعطيل كنيم و همه بودجه مان را صرف جنگ كنيم، و ادارات را تعطيل كنيم و فقط ما مردم را تغذيه و قوتشان را بدهيم، اما، جنگ را اداره كنيم، همه اين كارهايمان را تعطيل كنيم، جنگ را اداره مي كنيم؛ اين جنگ، جنگي است كه سرنوشت اسلام و مسلمين را تعيين مي كند...» (روزنامه جمهوري اسلامي، 13 شهريور62).

- ايميل نويسنده:

akhavan1384@yahoo.fr

- ايميل انتشارات «بهمن»: bahman_002@yahoo.fr

- براي دريافت كتاب با ايميل انتشارات تماس بگيريد.